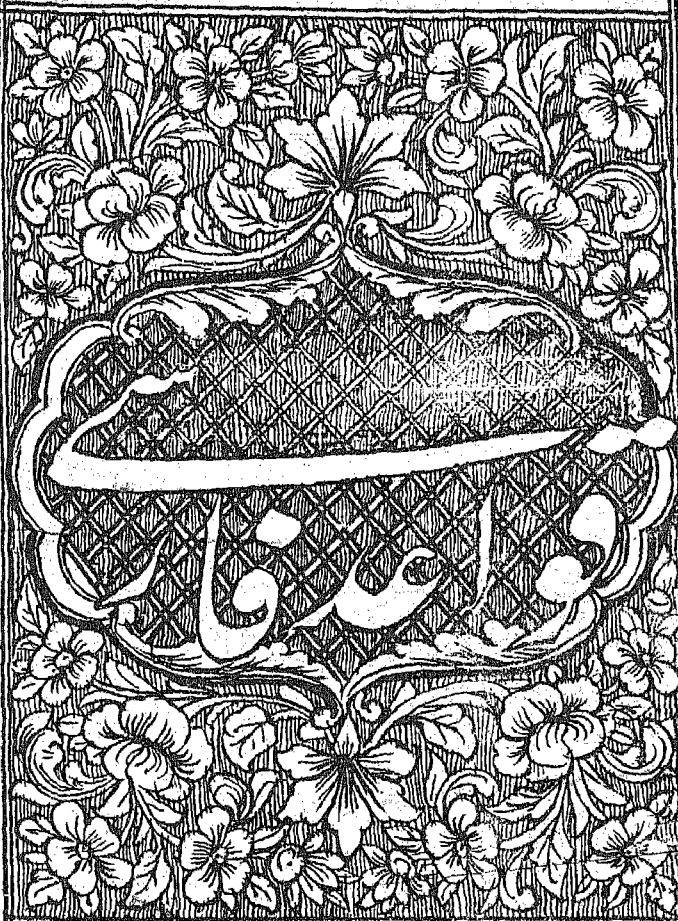


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغياض والنبات والحيوان
والإنسان آياتاً للذين
يعقلون



والمطبخ النابت في كل شجر طبع
في كتابه آياتاً للذين
يعقلون

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525

PE13732

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

سید محمد مصطفیٰ رحمتہ کریم

1

[illegible]

آخرش کن یا تن است و بهین علامت مصدر است و ازین مصدر چهل صیغه مشتق شده و بحسب معانی مختلفه بیست و یک صیغه و بسبب
و احداً فعل ماضی بدین کیش صیغه فعل ماضی مطلق و شش صیغه فعل ماضی استمراری و شش صیغه فعل مستقبل و بیست و یک صیغه فعل مضارع
و بسبب بیست و یک صیغه فعل مضارع بدین کیش صیغه فعل مضارع که سواى ماضی خاص خود که معنی امر و غائب است ماضی حال و
استقبال نیز دارد و شش صیغه فعل حال که مستقبل است و در فعلی نیست و در صیغه امر و در صیغه نهی و یک صیغه امر و یک صیغه حالیه و در
آدم فعل فاعل خبر فعلش قسم است و احداً غائب جمع غائب و احداً حاضر جمع حاضر و احداً کل جمع کل و در فارسی هر چه از واحد تجاوز کند
و فعل جمع است و برای ثانیه صیغه دیگر نیست و تفاوت میان مذکر و مؤنث هم نیست کیفیت اشتقاق صیغه مذکر و
از مصدر چنین است که صیغه واحد غائب فعل ماضی از اسقاط حرف آخر علامت مصدر که البتة لون خواهد بود حاصل میشود و خبر
غائب در و پوشیده است ماضی مصدری هم در و هست چنانچه در امر واحد مقتضای مقام فاعله و در هر وقت که مضارع یا
نمایند ظاهر میشود و باز با و در و نهمیر یا در آخرش پنج صیغه دیگر بر می آید نهمیر یا بدین تفصیل است نهمیر واحد غائب پوشیده می آید
نهمیر جمع غائب لون ساکن با و ال موقوف و نهمیر واحد حاضر یا ماضی معروف و نهمیر جمع حاضر یا مجهول با و ال موقوف و نهمیر واحد
ساکن است و نهمیر جمع کل یا مجهول با و ال موقوف چنانچه ازین شش صیغه ظاهر است گفت گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی
هرگاه بیش صیغه فعل ماضی در آید ماضی استمراری شود چون گفت گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی
فعل ماضی که واحد غائب جمع غائب است و حکم در ماضی ماضی استمراری کند چون گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی
مضارع از مصدر زود تن است علامت استقبال است چون شش صیغه فعل ماضی در آید فعل مستقبل شود و نهمیر یا بجملاات و ماضی استمراری
در آخر همان علامت استقبال را در آن چون خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت خواهد گفت
مضارع است هرگاه در آن صیغه غائب فعل ماضی در آید هم مضارع شود چون گفت گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی گفتند گفتی
شود چون گفتا و ماضی است جمع ساکن است و که اصل نیست و صیغه غائب مضارع که علاش ال ساکن با و ال جمع است و نهمیر یا بدین
است و اشتقاق آن از مصدر در جواب معلوم خواهد شد با و ال علاش مضارع صیغه دیگر بر می آید چون گوید گویند گوئی گویند گوئی گویند
علامت فعل حال است هرگاه در اول شش صیغه مضارع در آید فعل حال شود و ماضی استقبال از اسقاط کرد و چون میگویی میگوند
میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند
جمع است و چون گویند و هر دو صیغه با و در نهمیر جمع است که علامت نهی است در اول هر دو صیغه نهی واحد نهی جمع شود چون
مگویی و گویند صیغه امر ماضی با و در نهمیر جمع است و در صیغه اسم فاعل با و در نهمیر جمع است و در صیغه حالیه نیز با و در نهمیر جمع است و در صیغه
در آخر امر واحد که در صورت مضارع می شود فعل آید چون گویند و جماعتش موافق قاعده که گذشت بد آنکه بعضی مضارع
مستمر زمانی بقدریست فعل است که از صیغه امر واحد با و در نهمیر جمع است و در آخرش حاصل شود چون گویند و ازین

بینی صنیعہ نذر

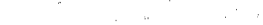
کے لیے جو کچھ کہنا ہے وہ یہ ہے کہ

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, appearing below the printed text.

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, appearing as a series of connected, stylized characters.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم



五



54

10

2



This micrograph shows a cross-section of a plant stem. A large, dark, elongated vascular bundle is visible, surrounded by a lighter-colored cortex. The bundle is positioned near the outer edge of the stem.

14

五

7

12

1

گویند؟

ما فصل خان کو بہار ان دیدیم	در را طلب و پیدیا چیت	ما ختن شاہ سواران دیدیم	شمال شمس سجدی دیدیم
نہ ہر حاجی کب توان خست	کہ جا با سپر باید خست	کہ ختن گداز شمال لازمی	کہ ختن گداز شمال لازم
بختیم برین زوی خاموش	شمال شمس ازیدل شمس	گر چه مرا سوتہ بجران گدا	سیدل نجم منور بنجم چو شد
سوزن و سوزنہ در شمال در مصر	عزیز این صہیت رہا	گفتہ کہ دی در و مرادر رہا	یا آنکہ دی سمر اسرار رہا
آخر دیدم کہ در خواہد ہر	گردل سوزن سوزن ہا	شمال دیگر لازمی شمس	دوشن دیشم غلطی بری
یادم غلطی و امان در خواہد	و این مصدر را مصدر رہا	تعدید چند ہستم کہ معنی لازمی از ساقط است چون این	
و سواند شمس لفظی گنجوی پا	سوزن زخمت گل اندر زین	کہ در نو بہارت نماید طریقت	و اغوش و آغوش شمال لازمی
شیخ سعد علی احمد گوید شمس	کس نہا یخت علم ترا درین	کہ مرا عاقبت نشانہ کند	شمال متعدد سورت اوقر
حکمت بھمان فروختن فروختن	افزودن و فروز شمال لازمی	شہر فروختن و ختن مجید	پرازدن شمس من کل جز
و شمال شمس لفظی گنجوی پا	اگر فروزی میوہ درخ	ز خورشید باشد بر باوم	رختن و زین شمال لازمی
مازندانی علیہ الرحمہ	ہر قطرہ اشکی کہ با دلت	از دیو بخت عقیقہ بگی	شمال شمس از فتنی شہری
ساتی ساجہ نیری پر گال را	ما و تمام یک شمس	و ختن و شمال لازمی	و یا شمس و شمس از گداز
کہ آبادی جو گشت آدس	شمال شمس احمد است	خاکہ تو آند کہ می ختن	از بی محول کل

ملک متابعین
مصدر مسئول
۱۲

سنة اكله و بکشی
ای هر که ام صافی
بگردان جامه داد
نوشته ان از
۱۰

[illegible]

پس اکثر کلمات که در کلمه مضوم الاول آید مضوم باشد والا کسور چون بن و گ و ک و پ و ن و ز و آید در جاهیکه بعد از کلمه
و بعد در بیای از آن کلمه در یار باشد مثال لفظ در ششم سعدی از فرمایند شهر در یار و منافع بینما رست به اگر خواهی است
بر کنار است به مثال لفظ بر سوزنی گوید بدیت دی در درو خان یکی را بگذر بر به افتاده و چشم یکی ماه سپر بر آید
باقی این تصدیقه بر همین تیره است و از خواص اوست که بر او بدل شود چون آب و آو و خواب و خوان و نیب و نیب و سیو و سیو و بانی
شود چون بنیان و زلفان و بیم بدل شود چون غریب و غرم و غم یعنی دانه انگور را اما آتش که باست افتاده معنی مصاحبت است
و بصیت کند چنانچه گویند این چیز را این چیز است باین حرف در لغت عرب نیامده و از خواص اوست که با بدل شود و چون
سپید و سفید و بیل و فیصل و گاهی بیای تازی بدل شود چون برده و برده که نزد وی منسوب است این حرف بر
خطاب و احاطه آید چون در ابتدا واقع شود مضوم بود پس اگر بخواهید دیگر بنویسند و او محدود در آخرش نیامده که گفتند
و حرکت ششم و اتمام لفظ چون شود اگر چه بسته باشد کلمه دیگر و از زیاده کنند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود و چون
بایدت و باشندت برین تقدیر اکثر افتاده معنی معقول کنند یعنی که ترا و بایدت را و باشدت را و گاهی مصداق بود چون اینست
نمود آن نمود گاهی معنی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه الرحمه فرماید هر چه گفت با من فروکش باعث را و هم از هم از او فرمایند
جست مصداق ترا زجان کنی و از خواص اوست که بدل شود چون بت و بد و توت و توت و در آخر کلمات را از اینها نیز آید
کوس و کوست و فراش و فراشت و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای ازینها نیز آید
سعدی رست بدیت از صاحب غرض اخراج نشود و اگر کار بندگی بستان شوی و معنی انتما و ادب الی شش و رست است
علت خیر نیز آید چنانچه فلان را زدم یا فلان کار نگذاشت این حرف در فارسی نیامده اما اغریث برادر از سیاب ترکیست
طهورت در اصل طهور است و یا طهورت هر دو تایی ترشت و طهورت و طهورت و در قافوس آورده که گوید و کاف قاف
و تایی ترشت است و معنی آن زنده گویا چه کاف فارسی معنی گویا و مرتبای فوتانی معنی زنده است ج اینجاست
و تازی بدل شود چون کم و کم و چه و چه و بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف خاصه فارسی است و ترشت
عرب نیامده و از خواص اوست که بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف در فارسی نیامده و هر جا که در فارسی
بنیان زد شده از تغییر وجهیست که میخواهند فارسی را بخرج گویند چون خیر و خال که در اصل نیز و مال بود یعنی در
میدان که دو میل سازند و قرار آرام و مرادف فیصل معنی الاچیخ از خواص اوست که بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف
و تاج که در تحسین صحرائی و در ترکی بقاف بدل کنند چنانچه در مقام و گاهی هم بدل کنند چون خاک پاک و غیره و غیره
و پسندیده و خلاوش هملاوش یعنی خلخله و آشوب و اما آتش که خواست امرا از خاندان است و این حرف در آخر کلمه
افتاده معنی مصداق کند چون کند و زنده گذرد و در و از خواص اوست که بتا بدل شود چنانکه تا از و چون افتاد
شود و شوات نر و در ترشت معنی غلام معروف که بندی جو را گویند و بتا بدل شود چون آو و آو و این حرف

و در این کلمات که در کلمه مضوم الاول آید مضوم باشد والا کسور چون بن و گ و ک و پ و ن و ز و آید در جاهیکه بعد از کلمه
و بعد در بیای از آن کلمه در یار باشد مثال لفظ در ششم سعدی از فرمایند شهر در یار و منافع بینما رست به اگر خواهی است
بر کنار است به مثال لفظ بر سوزنی گوید بدیت دی در درو خان یکی را بگذر بر به افتاده و چشم یکی ماه سپر بر آید
باقی این تصدیقه بر همین تیره است و از خواص اوست که بر او بدل شود چون آب و آو و خواب و خوان و نیب و نیب و سیو و سیو و بانی
شود چون بنیان و زلفان و بیم بدل شود چون غریب و غرم و غم یعنی دانه انگور را اما آتش که باست افتاده معنی مصاحبت است
و بصیت کند چنانچه گویند این چیز را این چیز است باین حرف در لغت عرب نیامده و از خواص اوست که با بدل شود و چون
سپید و سفید و بیل و فیصل و گاهی بیای تازی بدل شود چون برده و برده که نزد وی منسوب است این حرف بر
خطاب و احاطه آید چون در ابتدا واقع شود مضوم بود پس اگر بخواهید دیگر بنویسند و او محدود در آخرش نیامده که گفتند
و حرکت ششم و اتمام لفظ چون شود اگر چه بسته باشد کلمه دیگر و از زیاده کنند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود و چون
بایدت و باشندت برین تقدیر اکثر افتاده معنی معقول کنند یعنی که ترا و بایدت را و باشدت را و گاهی مصداق بود چون اینست
نمود آن نمود گاهی معنی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه الرحمه فرماید هر چه گفت با من فروکش باعث را و هم از هم از او فرمایند
جست مصداق ترا زجان کنی و از خواص اوست که بدل شود چون بت و بد و توت و توت و در آخر کلمات را از اینها نیز آید
کوس و کوست و فراش و فراشت و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای ازینها نیز آید
سعدی رست بدیت از صاحب غرض اخراج نشود و اگر کار بندگی بستان شوی و معنی انتما و ادب الی شش و رست است
علت خیر نیز آید چنانچه فلان را زدم یا فلان کار نگذاشت این حرف در فارسی نیامده اما اغریث برادر از سیاب ترکیست
طهورت در اصل طهور است و یا طهورت هر دو تایی ترشت و طهورت و طهورت و در قافوس آورده که گوید و کاف قاف
و تایی ترشت است و معنی آن زنده گویا چه کاف فارسی معنی گویا و مرتبای فوتانی معنی زنده است ج اینجاست
و تازی بدل شود چون کم و کم و چه و چه و بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف خاصه فارسی است و ترشت
عرب نیامده و از خواص اوست که بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف در فارسی نیامده و هر جا که در فارسی
بنیان زد شده از تغییر وجهیست که میخواهند فارسی را بخرج گویند چون خیر و خال که در اصل نیز و مال بود یعنی در
میدان که دو میل سازند و قرار آرام و مرادف فیصل معنی الاچیخ از خواص اوست که بشین و بشین و کاج و کاش و این حرف
و تاج که در تحسین صحرائی و در ترکی بقاف بدل کنند چنانچه در مقام و گاهی هم بدل کنند چون خاک پاک و غیره و غیره
و پسندیده و خلاوش هملاوش یعنی خلخله و آشوب و اما آتش که خواست امرا از خاندان است و این حرف در آخر کلمه
افتاده معنی مصداق کند چون کند و زنده گذرد و در و از خواص اوست که بتا بدل شود چنانکه تا از و چون افتاد
شود و شوات نر و در ترشت معنی غلام معروف که بندی جو را گویند و بتا بدل شود چون آو و آو و این حرف

۲۹۱۵۷۸
{ روبرو

ACC. NO. 1WZPP

AUTHOR

TITLE

قواعد الفرائض

س م ق

12244

قواعد فارسی

[illegible]

ED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

